

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شانزدهم ۱۳۹۷/۰۷/۲۴

موضوع: مقایسه ادله شیعه و ادله اهل سنت بر حقانیت مذهب خویش (۲)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

بحث ما روى ادله اهل سنت بر خلافت خليفه اول و مقایسه آن با ادله شیعه بر امامت و خلافت حضرت

امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود. با الهام از قرآن که از برهان مقایسه در اکثر جاها استفاده می‌کند و می‌فرماید:

(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)

آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟

سوره زمر (۳۹): آیه ۹

و یا می‌فرماید:

(هَلْ نَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّور)

آیا نابینا و بینا یکسان است؟

سوره رعد (۱۳): آیه ۱۶

و امثال آن. ما از اهل سنت دو آیه و یک روایت انتخاب کردیم و از شیعه هم یک آیه انتخاب کردیم و درباره آن بحث کردیم و بحث سندی را هم نسبت به تک تک روایات آن‌ها از کتب خودشان آوردیم.

درباره آیه ولایت و اثبات حقانیت شیعه، در جلسه گذشته «تفسیر طبری» را مطرح کردیم و روایتش را بررسی سندی هم کردیم.

سند دوم، کتاب «تفسیر ابن ابی حاتم» است که ما در بحث منهج الإجابة گفتیم که «تفسیر ابن ابی حاتم» دومین تفسیر معتبر اهل سنت است. «ابن تیمیه» هم نسبت به این کتاب تفسیری می‌گوید:

«و تفاسیرهم متضمنة للمنقولات التي يعتمد عليها في التفسير»

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة

- ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج ۷، ص ۱۷۹

ایشان در جلد چهارم صفحه ۱۱۶۲ این آیه ولایت را می‌آورد و از «سلمة بن كهيل» نقل می‌کند و می‌گوید:

«تصدق على بخاتمه وهو راع فنزلت انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم

راكعون»

تفسير القرآن، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازي، دار النشر: المكتبة العصرية - صيدا،

تحقيق: أسعد محمد الطيب، ج ۴، ص ۱۱۶۲، ح ۶۵۵۱

ما در بحث منهج الإجابة گفتیم که یکی از روش‌های استدلال، تمسک به شأن نزول آیه است. به تعبیر «ابن تیمیه»، شأن نزول آیه مراد خداوند عالم را بیان می‌کند، و چه بسا برای انسان علم می‌آید که مراد خدا در آیه چیست.

حال از نظر سند بررسی می‌کنیم. ما عرض کردیم که در کتاب «منهاج السنة النبوية» جلد هفت صفحه ۱۷۹ وقتی تفاسیر را می‌آورد نسبت به «تفسیر ابن ابی حاتم» می‌گوید:

«و تفاسیرهم متضمنة للمنقولات التي يعتمد عليها في التفسير»

خود «ابن ابی حاتم» در مقدمه خود مطالبی بیان کرده است که ما در بحث منهج الإجابة آن مطالب را بیان کردیم. «ذهبی» در کتاب «سیر أعلام النبلاء» جلد سیزدهم صفحه ۲۶۳ در شرح حال «عبدالرحمن» پسر «ابن ابی حاتم»

می‌نویسد:

«عبد الرحمن العلامة الحافظ يكنى أبا محمد»

سپس نسبت به خود ایشان می نویسد:

«اخذ أبو محمد علم أبيه وأبى زرة وكان بحرا في العلوم ومعرفة الرجال صنف في الفقه وفي اختلاف الصحابة

والتابعين وعلماء الأمصار»

تا جایی که می نویسد:

«ان أبا حاتم كان يعرف الاسم الأعظم»

ابن ابی حاتم یکی از کسانی بود که خداوند به او اسم اعظم داده بود.

جالب است که می گوید: فرزند او مریض شد و او خیلی خود را نگه داشت که اسم اعظم را قرائت نکند.

دوستان مستحضرند که خداوند عالم بعضی از اسراری که به افراد می دهد مشروط است و چنین نیست که همیشه برای افراد بماند.

یکی از اولیاء خداوند که اوایل طلبگی با او آشنا بودیم قضیه ای را نقل می کرد. ایشان می گفت: خداوند عالم به یکی از بندگان خود عنایت کرده بود به طوری که وقتی راه می رفت هم جلو را می دید و هم پشت سر خود را می دید. یک شب از خواب بیدار می شود و می بیند که این حالت از او گرفته شده است. او بسیار گریه می کند و متوسل می شود.

در عالم رؤیا به او می گویند که دیشب در پشت بام خانه خوابیده بودی و به خاطر رضای شهوانی خود، نه تقرب إلى الله، با همسرت نزدیکی کردی. به خاطر اینکه یک عمل غیر قربه إلى الله از تو سر زد، خداوند عالم این نعمتی که به تو داده بود را از تو گرفت.

ظاهراً از «شیخ بهایی» نقل می کنند که خداوند عالم به او عنایتی داده بود و علم کیمیا داشت. بنده خدایی بسیار به او اصرار می کند که علم خود را به من بیاموز. «شیخ بهایی» به او می فرماید که تو نمی توانی آن را حفظ کنی، اما او ادعا می کند که می توانم حفظ کنم.

«شیخ بهایی» به او می‌گوید: من به تو قابلمه‌ای می‌دهم و تو بدون آنکه درب قابلمه را باز کنی آن را به فلانی تحویل بده، مبادا درب قابلمه را باز کنی. باز وقتی که او می‌خواست از جای خود بلند شود و زمانی که می‌خواست از در بیرون رود «شیخ بهایی» به او تأکید کرد که مبادا در قابلمه را باز کنی و او قبول کرد.

این شخص در میانه راه کنجکاو شد که ببیند چه چیزی درون این قابلمه است، که شیخ این همه اصرار داشت که دربش را باز نکنم. به همین خاطر در قابلمه را باز کرد و دید یک موش درون قابلمه است که به محض باز شدن در پرید و رفت. وقتی که این شخص علت این کار را از «شیخ بهایی» پرسید، شیخ گفت: تو نمی‌توانی یک موش را بدون اینکه در قابلمه را باز کنی به شخص دیگری بدهی، حال می‌خواهی علم کیمیا به تو بدهم!؟

ببینید هر مصیبتی که انسان تصور کند بالاترین مرحله آن برای حضرت سیدالشهدا در کربلا اتفاق افتاده است. مرحوم کمپانی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «حاشیه بر مکاسب» می‌نویسد:

«لهم الولاية المعنوية والسلطنة الباطنية على جميع الأمور التكوينية والتشريعية»

حاشیه مکاسب، نویسنده: الشیخ الأصفهانی، ج ۲، ص ۳۷۹، باب ولایة النبى (صلی الله علیه وآله) والأئمة (علیهم السلام)

عقیده شیعه چنین است که حضرت سیدالشهدا می‌تواند با یک اراده که خداوند متعال به او داده است تمام سپاهیان عمر بن سعد را به خاکستر تبدیل کند، اما حضرت به هیچ وجه از این اراده استفاده نمی‌کند.

حضرت سیدالشهدا فرزند خود و همچنین حضرت قاسم فرزند برادر خود را با آن وضعیت می‌بیند، اما در مورد آن بزرگوار چنین تعبیر شده است:

«عَزَّ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَجِيبُكَ أَوْ يَجِيبُكَ فَلَا تَتَفَعَّلُ إِجَابَتَهُ»

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، نویسنده: ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ج ۴، ص ۱۰۶، فصل فی

مقتله ع

حتماً خودتان هم خوانده‌اید که در این روایت بیان شده است حضرت قاسم جوان بود و هنوز به حد بلوغ نرسیده بود. زمانی که حضرت سیدالشهدا بالای سر آن بزرگوار آمد، دید از شدت درد و سوزش جای شمشیر، پاهای خود را محکم به زمین می‌زند. این اوج درد و سوز قلب حضرت قاسم (علیه السلام) است.

اگر در آن حال، افراد عادی باشند و این قدرت تصرف را هم داشته باشند، چکار می‌کنند؟ کار خود را توجیه می‌کنند که این نوجوان است و فلان است، تا از اسم اعظم یا ولایت تکوینی خودشان استفاده کنند؟! ولی حضرت سیدالشهدا تسلیم رضای خداوند تبارک و تعالی است. تا او هرچه می‌خواهد همان شود. خود ایشان دخالتی نمی‌کند.

در رابطه با «ابن ابی حاتم» گفته شده است که ایشان اسم اعظم داشت و فرزندش مریض شد به طوری که رو به موت شد.

«فلما اشتدت العلة حزن ودعا به فعوفی»

زمانی که بیماری او شدید شد، او اسم اعظم را خواند و فرزندش شفا پیدا کرد.

«فرأی أبو حاتم فی نومه استجبت لک ولكن لا یعقب ابنک»

ابو حاتم خواب دید که به او گفتند: دعای تو به اجابت رسید، اما پسر تو برای همیشه از داشتن نسل محروم شد.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - ۱۴۱۳، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج ۱۳، ص ۲۶۳،

ح ۱۲۹

در مورد او گفته شده است که او نه تنها فرزندی نداشت، بلکه خداوند عالم توانایی ازدواج کردن را هم از او گرفته بود. نعمتی که انسان به زور از خداوند بگیرد، معیوب خواهد شد.

در هر صورت این تعبیر را در مورد «ابو حاتم» دارند. او از نظر وثاقت در حدی است که «ذهبی» بدون هیچ نقد و اشکالی در مورد او چنین مطالبی بیان می‌کند. البته اگر چنین عبارتی را و داشتن چنین اسم اعظمی را نسبت به

امیرالمؤمنین نقل کنند، ذهبی می‌نویسد: «بشهاد القلب أنه باطل». ولی اگر نسبت به این آقایان بالاترین کرامت هم نقل شود، قلب «ذهبی» شهادت نمی‌دهد که این روایت باطل است!

راوی دوم «ابو سعید اشج» است که بازهم «ذهبی» در مورد او می‌نویسد:

«الحافظ الإمام الثبت شيخ الوقت أبو سعيد عبد الله بن سعيد بن حصين الكندي الكوفي المفسر صاحب

التصانيف»

سپس می‌نویسد:

«قال أبو حاتم الرازي هو إمام أهل زمانه... وقال النسائي صدوق»

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة

الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ج ١٢، ص ١٨٢،

ح ٦٤

همچنین در کتاب «الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة» در مورد او دارد:

«قال أبو حاتم ثقة إمام أهل زمانه»

الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، المؤلف: حمد بن أحمد أبو عبد الله الذهبي الدمشقي، ج ١، ص

٥٥٨، ح ٢٧٥١

همینطور «ابن حجر» او را ثقة می‌خواند. راوی بعد «فضل بن دکین» است که «مزنی» در کتاب «تهذیب الکیمال» جلد

بیست و سوم در مورد او تعبیر می‌کند که «ابو نعیم اصفهانی» در مورد او می‌نویسد:

«هو صدوق عندي ثقة»

راوی آخر هم صحابی است و از او هیچ بحثی را نداریم. بنابراین این روایت با مبنای اهل سنت روایت صحیح است.

ارزش فوق العاده دفاع از امیرالمؤمنین

ان شاءالله برای آنکه ماه آینده هم عزیزان بیشتر در این مباحثی که مطرح کردیم عملاً ورود پیدا کنند، تلاش می‌کنیم یکی دو روایت از کتب اهل سنت و یکی دو روایت از کتب شیعه در همین رابطه خدمت آقایان بدهیم و به همین شکل کار کنند و بدهند. ما این تحقیق را مبنای کار پژوهشی قرار می‌دهیم.

دوستان باید مقداری تمرین کنند تا فقط مطالبی که ما داریم می‌گوییم نباشد و خود دوستان هم به کار بیفتند. ان شاءالله ملکه تشخیص اعتبار و عدم اعتبار روایت برای عزیزان ما حاصل شود. هدف ما همین است. ما نه اهل شهریه هستیم و نه مدعی مرجعیت هستیم. من بارها خدمت آیت الله مکارم شیرازی گفتم که یک ساعت دفاع از امیرالمؤمنین را با هزار سال مرجعیت بر تمام کره زمین را عوض نمی‌کنم.

یعنی الآن اگر بر فرض آیت الله العظمی بروجردی یا «شیخ انصاری» به من بگویند که من تمام پاداش یک عمر مرجعیت خود را به شما می‌دهم و شما ده دقیقه دفاع از امیرالمؤمنین را به من بدهید، والله قبول نمی‌کنم. و می‌دانم ارزش کار من بسیار بالاتر از آن است. همانطور که روز بودن برای من قطعی است، توفیق دفاع از امیرالمؤمنین به همین صورت برایم قطعی است.

مراجع ما زیاد بودند؛ ولی شما مشاهده کنید «علامه امینی» در کجا هست. نام بزرگانی همانند «میر حامد حسین» یا «قاضی نورالله شوشتری» به چه نحو برده می‌شود. البته عرض کردم مراجع برای ما محترم هستند و ما به برکت همین مراجع، همانند شیر در برابر وهابیت و دیگران غرش می‌کنیم.

مراجع استوانه‌های علمی ما هستند، اما از نظر جایگاه فضیلت نزد خداوند عالم دفاع از امیرالمؤمنین و اهل بیت «لا یوازنه شیء و لا یعادلہ شیء».

شاید این قضیه برای بعضی از آقایان سنگین باشد، اما ان شاءالله در قیامت همدیگر را می‌بینیم. کسانی که در این فاز افتادند و نتیجه را دیدند در آنجا خواهند گفت که حرف‌های فلانی چقدر ارزش داشت و چه نتیجه‌ای داشت.

مصیبت عظمائی به نام عجب

البته عرض کنم که دفاع از امیرالمؤمنین چیزی نیست که ما اراده کنیم و انجام دهیم، از بازار بخریم یا تخم آن را بکاریم و آب بدهیم رشد کند تا میوه آن را بچینیم. دفاع از امیرالمؤمنین عنایات اهل بیت است. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد!

بنده نکته‌ای را خدمت شما بگویم و تقاضا دارم که آن را از من یادگاری داشته باشید. اگر روزی خداوند به شما توفیق بدهد که شبهه‌ای را جواب بدهید، و یا کاری برای امیرالمؤمنین انجام بدهید یا بحثی درباره امیرالمؤمنین برایتان پیش بیاید، بلافاصله خدا را شکر کنید.

این نعمت بزرگ و ویژه‌ای است که خداوند متعال به شما داده است و باید شکر ویژه داشته باشید. اگر این نعمت را شاکر بودید پشت سر آن هم نعمت می‌آید. اما اگر خدای ناکرده عجب برایتان به وجود آمد نعمت‌های دیگر را از دست خواهید داد.

اگر با خود بگویید که من امروز از امیرالمؤمنین دفاع کردم یا امروز در فلان جا چنین کاری کردم، همین عجب باعث می‌شود که نه تنها این نعمت گرفته شود، بلکه دیگر نعمت‌های خداوند عالم هم متزلزل بشود.

عجب و ریا از بدترین گناهانی است که غالب ماها گرفتار آن هستیم. امام سجاد (علیه السلام) در دعاهای خود خیلی به خداوند عالم پناه می‌برد از عجب و ریا.

امام راحل (رضوان الله تعالی علیه) تعبیر بسیار ظریفی دارد. ایشان می‌گوید: کسانی که اهل عجب و ریا هستند فردای قیامت آرزو می‌کنند ای کاش اهل کبائر بودند، اما اهل عجب و ریا نبودند.

لذا ما باید خیلی حواسمان را جمع کنیم تا با یک عجب و خوشحالی از اینکه "من این کار را کردم" اعمال خود را ضایع نکنیم. خداوند متعال می‌فرماید:

(وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)

و اکثر آن‌ها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرک‌اند.

سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۶

رد شدن از عَجَب و گرفتار عَجَب و ریا نشدن خیلی سخت است. خوشحال نشدن از اینکه بالای منبر حرف می‌زنیم و مردم صلوات می‌فرستند و تقدیر می‌کنند، هنر است!

چه بسا بعضی از موارد خداوند عالم می‌خواهد مزد ما را همین تعریف و تمجید مخاطبینمان قرار بدهد. این مصیبت بسیار دردآور است. ما باید حواسمان را جمع کنیم تا خدای ناکرده به این مصیبت گرفتار نشویم.

شخصی از امیرالمؤمنین تعریف و تمجید کرد. حضرت فرمود:

«وَأَجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطُّونَ وَ أَعْفِرْ لِي مَا لَا يَغْلَمُونَ»

نهج البلاغة، نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق / مصحح: صالح، صبحی، ص ۳۰۵، خ ۱۹۳

در روایت داریم که اگر کسی از شما تعریف و تمجید کرد این عبارت را به کار ببرید: خدایا گناهی که آن‌ها خبر ندارند ببخش و مرا افضل از آنچه که این‌ها تصور می‌کنند قرار بده.

در هر صورت...

مقام معظم رهبری فرمودند که فقه تنها برای طهارت و نجاست و این‌ها نیست. بحث‌های پاسخگویی به شبهات هم مباحث فقهی است. مقام معظم رهبری در سال ۱۳۹۵ اولین روز سال تحصیلی فرمودند: پرداختن به مباحث شبهات و پاسخگویی به شبهات از مهم‌ترین مباحث فقهی است.

ان شاءالله ما بعد از اربعین تصمیم داریم که شنبه و یکشنبه را به فقه مقارن، همان بحث اجتهاد بین شیعه و سنی که تقریباً از اساسی‌ترین بحث اختلافی و زیربنایی‌ترین بحث اختلافی ماست پردازیم.

ان شاءالله شنبه و یکشنبه را به فقه مقارن اختصاص بدهیم. البته آن هم در راستای بحث ولایت است. و دوشنبه و سه شنبه بحث‌هایی که داشتیم را ادامه می‌دهیم.

در هر صورت...

ما یک روایت از اهل سنت بررسی کردیم. حال یک روایت هم از شیعه بررسی کنیم. روایتی که ما داریم از کتاب «کافی» جلد اول صفحه ۱۷۳ است.

راویان این روایت از شخصیت‌های برجسته شیعه هستند؛ «علی بن ابراهیم قمی»، پدر ایشان «ابراهیم بن هاشم»، «ابن ابی عمیر» که یکی از مشایخ الثقات و یکی از اصحاب اجماع است، «عمر بن اذینه» به همین شکل هست.

«زراره» یکی از اصحاب اجماع و افقه الفقهاء هست، «فضیل بن یسار» کسی بود که دارای کرامت بود، «بکیر بن اعین» برادر «زراره» است، «محمد بن مسلم» و «برید» هم جزو این افراد هستند. این افراد عموماً از شخصیت‌های برجسته هستند.

تنها نخاله در اینجا «ابو الجارود» است. شخصیت‌ها تا «زراره» سند مستقیم است و از «زراره» به بعد هیلوله می‌شود. یعنی «زراره» از «فضیل» نقل کرده است، از «بکیر» نقل کرده است، از «محمد بن مسلم» نقل کرده است، از «برید» هم نقل کرده است، از «ابو الجارود» هم نقل کرده است.

گرچه «ابو الجارود» هم ثقه است و کسی است که ناشر تفکر زیدیه در مازندران بود. حالا ما خیلی زیاد به ایشان ارادت نداریم. اما آقای «خوئی» مقداری با سمحه و سهله از کنار آن گذشتند.

در چنین روایاتی که هیلوله است، یعنی یک راوی از پنج نفر یا سه نفر یا دو نفر نقل می‌کند. اگر یکی از این افراد ثقه باشند برای ما کافی است. لازم نیست که ما تمام این افراد را بخواهیم بررسی کنیم. این هم یکی از راه‌های تصحیح سند است.

زمانی است که ما راویان را تک تک بررسی می‌کنیم و زمانی است که مثلاً «صاحب جواهر» درباره روایتی می‌گوید صحیح است، یا «علامه مجلسی» یا پدر بزرگوارشان در کتاب «روضه المتقین شرح من لا یحضره الفقیه» روایتی را صحیح یا حسن معرفی می‌کند. در این صورت همین برای ما کفایت می‌کند.

در اهل سنت هم همینطور است و هیچ فرقی نمی‌کند. یک مرتبه ما راویان را تک تک بررسی می‌کنیم و وثاقت تمامی آن‌ها را اثبات می‌کنیم و می‌گوییم روایت معتبر است. ولی یک دفعه می‌بینیم که یک یا دو تن از علمای بزرگ اهل سنت روایتی را صحیح می‌خوانند که همین برای ما کفایت می‌کند. این راهی میانبر است.

در اینجا هم همین است. ایشان می‌گویند:

«الحديث الرابع: حسن»

البته «حسن» گفتن او به خاطر «ابراهیم بن هاشم» است که آن‌ها معمولاً روایات «ابراهیم بن هاشم» را «حسن» می‌دانستند. «صاحب مدارک» هم همین تعبیر را دارد، «صاحب معالم» هم همین تعبیر را دارد.

«مرحوم مقدس اردبیلی» در کتاب «مجمع الفائدة و البرهان» همین تعبیر را دارد. این کتاب اولین کتاب فقهی ماست که بحث‌های رجالی در آن همانند بحث جواهری مطرح شده است. قبل از «مرحوم مقدس اردبیلی» بحث‌های رجالی به این صورت وارد فقه نشده است.

علمای قبل از ایشان روایتی را صحیح می‌خواندند و رد می‌شدند. اگر شما کتاب‌های «مرحوم شیخ طوسی»، پسر بزرگوارشان، «محقق حلی»، «علامه حلی» و «فخر المحققین» را بررسی کنید می‌بینید که در مورد روایات که نقل می‌کردند، می‌گفتند: روایت صحیح است. چنین نبود که این افراد همانند بعضی از فقهای که بعد از «صاحب جواهر» آمدند بحث‌های سندی کنند.

ایشان می‌گویند:

«الحديث الرابع: حسن»

ما گفتیم که روایت «حسن» و روایت «صحیح» از نظر استناد هیچ تفاوتی ندارند. همانطور که ما به روایت صحیح استناد می‌کنیم، به روایت حسن هم استناد می‌کنیم. این قضیه تنها در یک جا ثمره دارد و ثمره آن جایی است که اگر دو روایت با همدیگر تعارض داشتند، در تعارض دو روایت، اگر یک روایت صحیح بود و یک روایت حسن بود، طبق احادیث تعادل و ترجیح، «خذ بما رواه أوثقهما»؛ در اینجا روایت صحیح را می‌گیریم و روایت حسن را طرد می‌کنیم.

طبق فرمایش امام معصوم در تعارض دو روایت، «خذ بما رواه أوثقهما»، «خذ بما رواه أعدلهما» و بر مبنای آن ثمره‌اش ظاهر می‌شود.

اگر چنین نباشد اگر در یک باب یک روایت حسن هم داشته باشیم به آن استناد می‌کنیم؛ چه مباحث فقهی باشد، چه مباحث کلامی باشد و چه مباحث اعتقادی باشد برای ما فرقی نمی‌کند.

در مباحث اعتقادی بعضی از علما معتقدند که حتماً باید تواتر باشد، اما بنده خود شخصاً این موضوع را قبول ندارم. همین اندازه که برای ما اطمینان عقلایی بیاید که این از معصوم صادر شده است، کفایت می‌کند.

بعضاً در یک جا ده روایت وجود دارد، اما ما قرائنی داریم که امر بر این روات مشتبه شده است. در اینجا هیچ اطمینان عقلایی نمی‌آید که این روایت از معصوم صادر شده باشد و حجت نیست.

یک دفعه یک روایت یا یک سند است، اما شخصیت‌های برجسته‌ای همانند «زراره»، «محمد بن مسلم» یا «أبان بن تغلب» آن روایت را نقل کردند که برای انسان علم می‌آید. اگر علم هم نیاید و همین اطمینان عقلایی بیاید برای ما کافی است.

عزیزان این نکته را از بنده یادگاری داشته باشند. آیت الله شبیری زنجانی تعبیری دارند و می‌گویند: اصلاً رجال جمع قرائن است برای اطمینان عقلایی برای صدور روایت. همانطور که ما در کارهای عادی خود عمل می‌کنیم. به عنوان مثال خبرگزاری حوزه مطلبی را می‌آورد. شما کسی که این مطلب را نوشته قطعاً عادل نمی‌دانید و پشت سر او هم نماز نمی‌خوانید، اما اطمینان عقلایی می‌آید که چنین اتفاقی افتاده است.

یا خبرگزاری مهر مطلبی را نقل می‌کند یا آقایی خبری را از مدرسه فیضیه یا فلان جا به شما می‌گوید. آیا برای شما اطمینان می‌آید یا نمی‌آید؟ خانم شما چیزی برای شما نقل می‌کند، در حالی که خانم خود را عادل نمی‌دانید و پشت سر او هم نماز نمی‌خوانید اما اطمینان عقلایی برای شما می‌آید. در روایات هم همین اندازه برای ما کافی است و بیش از این نیاز نداریم.

بحث‌های رجالی که روایات داریم؛ به عنوان مثال «العمری و ابنه و ابنه ثقتان»، «ما أديا أنى فانى يؤديان»، «ذکریا بن آدم معتمد عندى»، «فخذ عنه معالم دينك» و امثال آن‌ها تماماً ارشاد به سوى عقل است. بحث‌های رجالی ما تأسیسی نیست، بلکه بحث‌های رجالی ما تماماً ارشادی است.

نکته دیگر اینکه یک مرتبه این است که خود متن روایت هم گواهی می‌دهد که از معصوم صادر شده است. به عنوان مثال امام خمینی (رضوان الله تعالى علیه) نسبت به کتابی که منسوب به امام صادق (علیه السلام) است که بنده نود و نه درصد قرائن دارم که مربوط به امام صادق نیست. زیرا عمده حرف‌های این کتاب متعلق به برخی صوفیان است که جمع شده است. ولی امام می‌گوید: روایات و متن حدیث داد می‌زند که من از امام صادر شده‌ام.

گاهی اوقات فقیه می‌آید از متن و مضمون روایات به دست می‌آورد که این مضمون از غیر معصوم صادر نمی‌شود. این قضیه مبنایی است، حال یکی از فقها آن را قبول دارد و یکی دیگر از فقها آن را قبول ندارد.

روایت دیگری در این زمینه از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که روایت بسیار خوبی است. راوی خدمت حضرت می‌آید و عرضه می‌دارد یا بن رسول الله! من با علمای اهل سنت و مخالفین بحث می‌کنم و به آیه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را.

سوره نساء (۴): آیه ۵۹

بر امامت امیرالمؤمنین و امامت شما استفاده می‌کنم. ولی آنها می‌گویند:

«نَزَلَتْ فِي أَمْرَاءِ السَّرَايَا»

این آیه در حق فرماندهان جنگ است.

زمانی که به آیه شریفه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

استدلال می‌کنیم، می‌گویید:

«نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ»

این آیه در حق مؤمنین نازل شده است.

زمانی که به آیه شریفه:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)

من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم.

سوره شوری (۴۲): آیه ۲۳

استدلال می‌کنیم، می‌گویید:

«نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ»

سپس می‌گوید:

«فَلَمْ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذِهِ وَ شِبْهِهِ إِلَّا ذَكَرْتُهُ»

راوی می‌گوید که دلم از این قضیه تنگ شده بود. حضرت فرمود:

«إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْعُهُمْ إِلَى الْمِبَاهِلَةِ»

زمانی که کار به اینجا رسید، آنها را به مباحله دعوت کنید.

حضرت سفارش کردند که ببینید این افراد برای مباحله حاضر هستند یا خیر، زیرا در مباحله توجیه نیست. بلکه گذشتن از جان است. حضرت در ادامه توضیح می‌دهد که مباحله به چه نحو است. راوی می‌پرسد که چطور مباحله کنیم؟

حضرت فرمودند: سه شبانه روز خود را اصلاح کن به طوری که از شما گناه سر نزند، روزه بگیر و غسل کن و با کفار مواجهه کن و دست راست خود را با دست راست او قرار بدهید و بگویید:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ إِنَّكَ أَبُو مَسْرُوقٍ
جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا»

طرف مقابل هم باید همین دعا را بخواند. راوی می‌گوید: زمانی که من با این افراد بحث می‌کردم،

«فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا يَجِيبُنِي إِلَيْهِ»

به خدا سوگند یک نفر پیدا نکردم که حاضر باشد با من مباحله کند.

الكافي، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۵۱۳.

ح ۱

زمانی که ما این حرف‌ها را به طرف مقابل بزنیم آن‌ها لج می‌کنند و عناد دارند و زیر بار نمی‌روند. به عنوان مثال آیه (إِنَّمَا
وَلِيكُمْ اللَّهُ) جمع است. شما پنجاه آیه در قرآن کریم بیاورید که کلمه جمع آمده فرد استدلال شده است.

شما می‌گویید ولی این افراد قبول ندارند. می‌گویند به نظر من در اینجا برخلاف آن‌ها جمع است. شما چکار می‌خواهید کنید؟ می‌گوید که من این را قبول ندارم که در اینجا جمع آمده باشد فرد استعمال شده باشد.

البته ما خودمان این مطالب را خواهیم آورد. بیش از پنجاه مورد در قرآن کریم کلمه جمع آمده است. مثلاً آیه مباحله؛

(نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ)

ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را،
ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباحله کنیم.

سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱

در این آیه شریفه (أَنْفُسَ) جمع است و مراد نبی گرامی اسلام و امیرالمؤمنین است. (أَبْنَاءَنَا) جمع است و مراد امام حسن و امام حسین است. (نِسَاءَنَا) جمع است و مراد حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) است. ما در اینجا موارد متعدد داریم.

«مرحوم مجلسی» در اینجا می گوید که حدیث حسن است. البته ما این روایت را از نظر سندی به طور مفصل بحث کردیم و دیدیم که تمام راویان آن اعم از «علی بن ابراهیم»، «ابن ابی عمیر»، «محمد بن حکیم» و «ابو مسعود» جزو روات ثقات ما هستند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته